



## آدلینا آموترو<sup>۱</sup>

وقتی که یک دختر بچه بودم، مادرم بعد از ظهرهایی طولانی را به تعریف داستان‌های محلی قدیمی برای من می‌گذاشت. من به خصوص یک داستان را به خوبی به یاد می‌آورم.

روزی روزگاری، شاهزاده‌ی حریصی عاشق دختر خبیثی شد.

شاهزاده صاحب چیزهایی بسیار بیش‌تر از نیازش بود، اما هیچ چیز هرگز برایش کافی نبود. وقتی او بیمار شد، به قلمروی اقیانوس‌های پهناور، جایی که جهان زیرین به جهان زندگان متصل می‌شود رفت تا موریتاس<sup>۲</sup>، الهه‌ی مرگ را متقاعد کند که عمر بیشتری به او بدهد. وقتی او خواسته‌اش را قبول نکرد، شاهزاده طلای جاودان او را دزدید و به سطح آب گریخت.

موریتاس برای تلافی، دخترش کالدورا<sup>۳</sup>، الهه‌ی خشم را برای یافتن او فرستاد. کالدورا در شبی گرم و توفانی، با تنها یک لا پارچه‌ی ابریشمی نقره‌ای به دورش، چون شبحی بسیار زیبا در میان مه، از میان کفِ روی دریا سر

---

1. Adelina Amouterou

2. Moritas

3. Caldora